

## حروف اضافه var و manəstən در زبان گیلکی

۱- الهه حسینی مatak\*؛ ۲- احسان چنگیزی\*\*

۱- دانشجوی دکتری زبانشناسی دانشگاه علامه طباطبائی، تهران، ایران

۲- استادیار زبانشناسی دانشگاه علامه طباطبائی، تهران، ایران

(تاریخ دریافت: ۱۳۹۸/۰۴/۲۹؛ تاریخ پذیرش: ۱۳۹۸/۰۸/۰۱)

### چکیده

در زبان گیلکی، حروف اضافه vir/var، varja و bija به معنی «نزد، نزدیک، کنار» به کار می‌روند و افزون بر مفهوم مکان، بر همراهی نیز دلالت دارند. نظیر این کارکرد را در گونه فارسی گفتاری، حرف اضافه «ور» در ساخت «ور دست کسی بودن» بر عهده دارد. حرف اضافه manəstən نیز برای دلالت بر شباهت و همانندی به کار می‌رود. در این مقاله، معنی اولیه var روند تحولات معنایی و دستوری شدگی آنها با استفاده از داده‌های زبان اوستایی و فارسی میانه بررسی و رابطه آن با varja و bija معلوم می‌گردد. روند تحولات manəstən نیز با استفاده از داده‌های تاریخی زبان بررسی می‌شود. برای روشن شدن مطلب، گاه از داده‌های زبان فارسی نیز استفاده می‌گردد. vir / var صورتی از varah به معنی «سینه» در زبان اوستایی است که به صورت war در زبان فارسی میانه به کار رفته است. این واژه از طریق مجاز، معنی «کنار، سمت، سو» حاصل کرده و برای اشاره به فضای اطراف انسان که تحت مالکیت و نظارت اوست، به کار رفته است. سپس، با حرف اضافه ja / je به معنی «از» ادغام شده و حروف اضافه virja و bija از آن پدید آمده‌اند. manəstən نیز مصدر به معنی «شباهت داشتن، همانند بودن» است که در ساخت گروه اسمی بدل به حرف اضافه شده است.

**کلیدواژه‌ها:** گیلکی، دستوری شدگی، حرف اضافه، var، manəstən.

(نویسنده مسئول) \*E-mail: elahe.matak@hotmail.com

\*\*E-mail: ehsan.changizi@atu.ac.ir

## ۱. مقدمه

یکی از تکواژهای دستوری که حاصل دستوری شدگی صورت‌های واژگانی است، حروف اضافه<sup>۱</sup> است. روند تحول معنایی و دستوری شدگی حروف اضافه در همه زبان‌ها مشابه است؛ غالباً اسم‌ها، نام اندام‌های بدن، نام پدیده‌های محیط اطراف مانند آسمان، زمین یا اسم‌هایی مانند بالا، پایین، زیر، در ساخت گروه اسمی به حرف اضافه بدل می‌شوند. در این پژوهش، روند دستوری شدگی حروف اضافه var و manəstən در زبان گیلکی بررسی می‌گردد. از آنجا که روند تحول معنایی و دستوری شدگی این صورت‌ها تا حدودی با زبان فارسی شباهت دارد، از داده‌های زبان فارسی نیز استفاده می‌شود.

زبان گیلکی بین رشته‌کوه‌های البرز و کرانه‌های جنوب غربی دریای خزر رواج دارد و در شمار زبان‌های ایرانی شمال غربی محسوب می‌شود. گیلکی به طور اخص گویش شهر رشت است، ولی در منطقه لاهیجان، لنگرود و ماچیان نیز تکلم می‌شود (لکوک، ۱۳۸۳: ۴۹۰). این زبان بازمانده زبان‌های غربی ایران در دوره باستان و میانه است (ارانسکی، ۱۳۷۹: ۳۳۰-۳۳۱؛ ۱۳۸۶: ۱۶۳-۱۶۴)، اما بازمانده مستقیم و بلافصل هیچ یک از زبان‌های ایرانی میانه نیست.

در زبان گیلکی حروف اضافه پس از اسم به کار می‌روند و به متمم آنها واژه‌بست<sup>۲</sup> افزوده می‌شود، مگر آنکه متمم آنها مختوم به وا که باشد (Rastorgueva et al, 2012: 170). به اعتقاد راستارگویوا و همکاران<sup>۳</sup>، غالب حروف اضافه در این زبان از اسم پدید آمده‌اند، مانند ĵir, ĵulo, tərəf و dumbål

1. adposition

2. clitic

3. Rastorgueva et al

(Rastorgueva et al, 2012: 170). منشاء اسمی برخی از حروف اضافه که در اثر راستارگویا ذکر شده، مشخص نیست، مانند: viŋra / varja و biŋa که به معنی «کنار، نزدیک، پهلو، نزد» به کار می‌روند و بر مفهوم مجاورت و نزدیکی مکانی دلالت دارند و با یکدیگر مترادف‌اند (Rastorgueva et al, 2012: 176). افزون‌براین، در زبان گیلکی vir/var به معنی «سمت، کنار، نزدیک، نزد» به کار رفته است (پاینده لنگرودی، ۱۳۷۵: ۲۰۷)، اما راستارگویا و همکاران بدان اشاره نکرده‌اند (Rastorgueva et al, 2012: 175-189). manəstən نیز حرف اضافه برای دلالت بر شباهت و همانندی است. در این پژوهش، معنی اولیه<sup>۱</sup>، روند تحولات معنایی و دستوری‌شدگی vir/var و manəstən با استفاده از داده‌های زبان اوستایی و فارسی‌میان بررسی می‌شود. همچنین رابطه vir/var با varja و biŋa مشخص و برای روشن‌تر شدن مطلب از داده‌های زبان فارسی نیز استفاده می‌گردد.

داده‌های زبان گیلکی بر اساس کتاب راستارگویا و همکاران (2012)، شواهدی از اشعار محلی که ستوده [۱۳۳۲-۱۳۵۴] و عبدلی (۱۳۶۸) گردآورده‌اند و نیز، نمونه‌های مندرج در فرهنگ‌های زبان گیلکی، ارائه شده است. داده‌هایی که از آثار ستوده و عبدلی و فرهنگ‌ها به دست آمده، بر اساس شیوه راستارگویا و همکاران (2012) واج‌نویسی شده است. داده‌های زبان‌های کهن ایرانی از واژه‌نامه ایرانی باستان (Bartholomae, 1961)، فرهنگ کوچک زبان فارسی میانه (MacKenzie, 1971) و برخی متون فارسی میانه ارائه شده است.

درباره دستوری‌شدگی اسم و تبدیل آن به حرف اضافه در زبان‌های مختلف، بسیار سخن گفته‌اند. هاینه<sup>۲</sup> و همکاران فرایند دستوری‌شدگی واژه megbé را به

1. core meaning  
2. Heine

معنی «پشت»، در زبان «اوه/ ایوی»<sup>۱</sup> که در غنا و توگو رواج دارد، بررسی کرده و تحولات معنایی آن را بر اساس استعاره‌های مقوله‌ای<sup>۲</sup> تحلیل کرده‌اند (Henir et al, 1991: 161-164). هاینه و کوتوا<sup>۳</sup> (2004) با روشی تطبیقی، صورت‌های واژگانی را که در زبان‌های جهان به صورت‌های دستوری، از جمله حروف اضافه بدل شده‌اند، با نقل مثال‌های متعدد بررسی کرده‌اند.

استاجی (۱۳۸۶) با ارائه داده‌هایی از زبان فارسی میانه، تحول معنایی واژه‌های «روی، پشت، پهلو، میان، بغل» و «سر» را در زبان فارسی بررسی کرده است. به اعتقاد او، این واژه‌ها پس از کسب معنی استعاری به حروف اضافه بدل شده‌اند. نغزگوی‌کهن و راسخ‌مهند (۱۳۹۱: ۱۲۳-۱۲۹) به تحول معنایی «شانه، سینه، لب، دهن، دهنه، گوش، ناف، پهلو، شکم، کمر، قلب، بغل، سر، پشت و پا» اشاره کرده‌اند و بر این باورند که این واژه‌ها از طریق بسط استعاری دستوری شده‌اند. در این دو مقاله، روند تحول معنایی و دستوری‌شدگی اسم‌هایی بررسی شده است که هنوز در زبان کارکرد اسم دارند و کاملاً به حرف اضافه بدل نشده‌اند؛ به بیان دیگر، این اسم‌ها در مرحله میانی دستوری‌شدگی‌اند و کارکرد اسم و حرف اضافه را بسته به بافت جمله بر عهده دارند.

## ۲. دستوری‌شدگی

فرایندی است که طی آن تکواژهای واژگانی به عناصر دستوری بدل می‌شوند و به تدریج نقش‌های دستوری بیشتری بر عهده می‌گیرند (Hopper & Traugott, )

- 
1. Ewe
  2. categorical metaphors
  3. Heine and Kuteva

18: 2003). تکواژهای دستوری طبقه بسته‌ای هستند که به آسانی عضو جدید نمی‌پذیرند و محدود و منحصر به ساختی هستند که در آن به کار می‌روند، مثلاً کاربرد حروف اضافه محدود به ساخت گروه‌های اسمی است. بنابراین، برای پرداختن به چگونگی تحول این تکواژ باید به تحول ساختی که در آن به کار می‌روند، توجه داشت.

دستوری‌شدگی با تحول معنی آغاز می‌شود؛ واحدهای واژگانی طی فرایند دستوری‌شدگی مؤلفه‌های معنایی خود را از دست می‌دهند<sup>۱</sup> و با گذشت زمان معنی آنها تغییر می‌کند و به تدریج، کارکردهای جدید می‌پذیرند (Bybee, 2015: 94-95; Hopper & Traugott, 2003: 132). در تحول معنایی، همواره مرحله میانی وجود دارد که طی آن صورت‌های واژگانی چندمعنا<sup>۲</sup> می‌شوند. این صورت‌ها کارکردهای پیشین را از دست نمی‌دهند، بلکه معانی و نقش قدیم و جدید آنها، همگی در زبان رواج دارد. سرانجام، ممکن است سایر معانی از میان بروند و صورت زبانی تغییر معنی و کارکرد بدهد و نقش دستوری برعهده گیرد (Hopper & Traugott, 2003: 49; Heine, 2003: 589-590). صورت واژگانی که در فرایند دستوری‌شدگی قرار می‌گیرد، ممکن است در بافت دیگری ظاهر شود و با معنی و نقش واژگانی هم به کار رود. این صورت در ساخت دستوری به سبب کارکردی که برعهده می‌گیرد، ویژگی‌های واژگانی خود را از دست می‌دهد. این ویژگی را واگرایی<sup>۳</sup> نامیده‌اند (Hopper, 1991: 24). صورت واژگانی و صورت دستوری ممکن است از نظر آوایی متفاوت باشند.

- 
1. bleaching
  2. polysemic
  3. divergence / split

تغییر معنی می‌تواند از طریق فرایندهای مختلفی همچون مجاز<sup>۱</sup>، استعاره<sup>۲</sup> یا توسیع معنایی<sup>۳</sup> پدید آید (Hopper & Traugott, 2003: 84-87, 101-103; Heine et al. 1991: 165). هاینه الگوی انتقال مفهومی را که طی آن انتقال تجارب انسان از عینیت به سوی انتزاع یا عینیت کمتر انجام می‌گیرد، به شکل زیر در نظر گرفته است:

ویژگی > زمان > مکان > فعالیت / فرایند > شیء > شخص

در این الگو، مقولات عینی در سمت چپ و مقولات انتزاعی یا کمتر عینی در سمت راست قرار گرفته‌اند. هر یک از مقولات سمت چپ می‌تواند مقوله سمت راست خود را مفهوم‌سازی کند. اگر واژه‌ای از مقوله شیء<sup>۴</sup> (حوزه مبدأ)، برای مفهوم‌سازی مکان (حوزه مقصد) به کار رود، از شیء به عنوان ابزاری برای بیان مقوله مکان<sup>۵</sup> استفاده شده است. بدین ترتیب، مفاهیم عینی که در کشان برای انسان آسانتر است، برای بیان مفاهیم پیچیده و انتزاعی‌تر به کار می‌روند. تبدیل صورت‌های عینی به انتزاعی می‌تواند از طریق فرایندهای تغییر معنی انجام شود.

در همه زبان‌ها، نام اعضای بدن مانند سر، چشم، دهان، صورت، پشت و غیره، بر حسب جایگاه قرار گرفتن آن در بدن انسان، برای دلالت بر آن مکان به کار رفته است؛ مثلاً سر برای اشاره به بالا یا سینه برای اشاره به جلو یا مقابل. نام اندام‌های بدن برای دلالت بر مکان، این مراحل را سپری می‌کنند: ابتدا برای دلالت بر بخشی از شیء، سپس به محل نزدیک آن بخش و سرانجام برای دلالت بر مکانی

- 
1. metonymy
  2. metaphor
  3. semantic broadening / generalization
  4. object
  5. space

در محوطه آن به کار می‌روند ( Svorou, 1994: 90 به نقل از Bybee, 2015: 154). واژه front در زبان انگلیسی، مشتق است از واژه لاتین frontis به معنی پیشانی. در قرون سیزده و چهارده میلادی، این اسم برای اشاره به جلوترین بخش اشیاء، مثلاً خانه، به کار آمده است؛ در واقع، آن قسمت از خانه که در دارد، پیشانی خانه یا جلوترین بخش خانه به شمار رفته است. این تحول معنایی محصول استعاره است، زیرا واژه‌ای از حوزه مبدأ (بدن انسان) بر حوزه مقصد (شیء) دلالت کرده است. در مراحل بعد، واژه front بر اساس منظر گوینده یا بیننده برای اشاره به هر سمتی به کار رفته است. در متون قرن هفدهم، عبارت in front of به قسمت جلو شیء اشاره کرده و در متون قرن هجدهم، به محل یا فضای مقابل اشیاء، دلالت داشته است. این دو تحول اخیر را می‌توان محصول مجاز دانست که طی آن بخشی از چیزی برای اشاره به محل مجاور آن اطلاق شده است (Bybee, 2015: 155). نام اندام‌های بدن و هر آنچه مرتبط با موجودات انسانی است، مفاهیمی عینی‌اند و در الگوی انتقال مفهومی، جزء مقوله شخص — شیء محسوب می‌شوند و می‌توانند ابزاری برای بیان مفهوم مکان باشند (Heine et al. 1991: 157-158, 163, 183). بدین ترتیب، واژه front در مقوله شخص — شیء قرار می‌گیرد و از طریق مجاز مقوله مکان را مفهوم‌سازی می‌کند.

نکته شایان توجه آن است که تغییر معنایی شرط لازم برای دستوری‌شدگی است، اما کافی نیست و صورت زبانی باید کارکرد دستوری بر عهده گیرد تا بتوان آن فرایند را دستوری‌شدگی صورت واژگانی دانست. وقتی اسم یا فعل در ساختار دستوری تثبیت می‌شود، ضمن از دست دادن جنبه‌های معنایی، ویژگی‌های

واژ - نحوی<sup>۱</sup> خود را نیز از دست می‌دهد، به گونه‌ای که دیگر ویژگی طبقه اسم یا فعل را ندارد. این اصل را مقوله‌زدایی<sup>۲</sup> می‌نامند (Hopper, 1991: 30). این روند را می‌توان گونه‌ای بازتحلیل<sup>۳</sup> دانست که طی آن عضوی از یک مقوله (مثلاً اسم) به مقوله دیگر (مثلاً حرف اضافه) می‌پیوندد (Bybee, 2015: 131).

گاه پس از طی روند دستوری شدگی، نشانه‌هایی از معنی اصلی یا معانی دیگر صورت زبانی، با آن باقی می‌ماند و در کارکرد دستوری، منعکس می‌شود. این ویژگی ثبات یا تداوم<sup>۴</sup> نام دارد (Hopper, 1991: 28). در زبان انگلیسی will به معنی «خواستن، تمایل داشتن» است و پس از دستوری شدگی برای دلالت بر زمان آینده، همچنان ویژگی معنایی «قصد یا تمایل به انجام کار» را حفظ کرده است. در واقع، برای پیشگویی رویدادی به کار می‌رود که قصد و تمایل به انجام آن وجود دارد (Hopper, 1991: 29; Hopper & Traugott, 2003: 49). در زبان فارسی نیز، صیغگان فعل از مصدر «خواستن» برای دلالت بر مفهوم آینده، همین ویژگی را نشان می‌دهند.

تکرار یا افزایش کاربرد صورت زبانی، در تحول و از دست دادن مؤلفه‌های معنایی نقش دارد. وقتی واژه‌ای مکرراً در زبان به کار رود، اهل زبان به آن عادت می‌کنند و این سبب می‌شود تأثیر و نفوذ آن از میان برود. کاربرد فراوان صورت زبانی باعث می‌شود در بافت‌های جدیدتری به کار رود و در نتیجه، روند دستوری شدگی آن شتاب گیرد (Bybee, 2015: 133).

- 
1. morphosyntactic
  2. decategoralization
  3. reanalysis
  4. persistence



واحدی‌های دستوری شده ممکن است دستخوش کاهش آوایی<sup>۱</sup> شوند و عناصر آوایی آنها از میان برود. گاهی نیز مرز تکواژهایی که پیشتر، از هم جدا بوده‌اند، از میان می‌رود و ادغام<sup>۲</sup> ساختواژی پدید می‌آید. نمونه‌ای از آن، ادغام یا کاهش آوایی زنجیره *be going to* است که به *be gonna* بدل شده است (Heine, 2003: 617; Bybee, 2003: 579).

### ۳. بحث و تحلیل

در این بخش، نخست نمونه‌هایی از کاربرد *vir / var* در زبان گیلکی ارائه می‌شود، سپس رابطه آن با *virja* و *bija* و ساخت و کارکرد آنها بررسی می‌گردد. همچنین، شواهدی از کاربرد *manəstən* در زبان گیلکی ارائه می‌شود و درباره ساختمان آن بحث می‌گردد. صورت هر دو واژه در زبان‌های کهن ایرانی و روند تحولات معنایی آن در پیشینه زبان، مورد بحث و تحلیل قرار می‌گیرند و گاه از داده‌های زبان فارسی برای روشن‌تر شدن مطلب استفاده می‌شود.

#### ۳-۱. *var*

در گونه‌های مختلف زبان گیلکی، *vir / ver / vər / var* به معنی «پهلوی، جنب، طرف، سوی» رایج است (مرعشی، ۱۳۶۳: ۴۴۷؛ پاینده لنگرودی، ۱۳۷۵: ۵۸۵؛ نوزاد، ۱۳۸۱: ۴۷۰). *var* افزون بر معنی مجاورت، بر همراهی نیز دلالت دارد. وقتی چیزی نزدیک و در مجاورت کسی یا چیز دیگری است، با آن همراهی و مؤانست دارد. در

1. coalescence / phonetic reduction  
2. fusion

داده‌های زیر که از اشعار عامیانه گیلکی است، var حرف اضافه است و بر فضای اطراف گوینده که در مالکیت و تحت نظارت اوست، دلالت می‌کند:

1) yāre bigiftəm=o mi **var** nedāštem.

نگه نداشتم نزد من برگزیدم یار

یار را برگزیدم و نزد خود نگه نداشتم (عبدلی، ۱۳۶۳: ۱۶۸).

2) mardumān man nānem ke **var** benālem.

بنالم نزد چه کسی نمی‌دانم من مردمان

ای مردم! نمی‌دانم نزد چه کسی بنالم (عبدلی، ۱۳۶۳: ۱۶۹).

3) bušam hakimə **var** marham bagirem.

بگیرم مرهم نزد حکیم بروم

بروم نزد حکیم مرهم بگیرم (عبدلی، ۱۳۶۳: ۲۲۴).

در فارسی امروز، var (ور) و تکواژگونه آن bar (بر)، اسم به معنی «سمت، کنار، نزدیک» است (دهخدا، ۱۳۷۷: ۴۴۸۲؛ انوری، ۱۳۸۱، ج ۲: ۸۷۷، ج ۸: ۸۱۹۸؛ نجفی، ۱۳۷۸: ۱۴۵۲)، مانند «بر خیابان، بر کوچه» و نیز مثال‌های زیر:

(۴) سرقمه، مثل چاقو توی پنیر، از این ور کتف رفته از آن ورش در آمده» (به نقل از نجفی، ۱۳۷۸: ۱۴۵۲).

(۵) توی طیاره باید پهلوی من بنشینی‌ها! من زهرام از طیاره آب می‌شود. اگر از ور دل من جم بخوری ... به جان خودت، بی‌رودروایسی، پیاده می‌شوم!» (نجفی، ۱۳۷۸: ۱۴۵۲).

«ور» در بافت «ور دل / دست کسی نشستن» کارکرد حرف اضافه دارد و معنی «پیش، نزد» را بازنمائی می‌کند و همچون زبان گیلکی، افزون بر مجاورت در مکان، بر همراهی نیز دلالت دارد؛ علاوه بر آن، «ور» در این بافت افزون بر «نزد/ پیش کسی نشستن / بودن»، بر «چسبیدن به کسی» (انوری، ۱۳۸۱: ۸۱۹۸؛ دهخدا، ۱۳۷۷: ۲۳۱۵۰؛ نجفی، ۱۳۷۸: ۱۴۵۲) نیز دلالت دارد و نزدیک‌ترین فاصله و همراهی و مؤانست دائمی را نشان می‌دهد و بیانی استعاری برای اشاره به مجاورت و همراهی همیشگی است:

(۶) [در اتومبیل] زئم هرگز چنان آرام و نترس ور دست من ننشسته بود (به نقل از نجفی، ۱۳۷۸: ۱۴۵۲).

در فارسی امروز، «ور» در مقام حرف اضافه تنها در همین بافت به کار می‌رود و با واژه‌های «دل» یا «دست» هم‌نشین می‌شود.

### ۱-۱-۳. تحولات معنایی var از منظر تاریخی

زبان گیلکی در شمار زبان‌های ایرانی نو است، اما بازمانده مستقیم هیچ یک از زبان‌های ایرانی دوره میانه یا باستان نیست. از منظر روش شناختی، می‌توان برای تحولات معنایی واژه‌های گیلکی و تحلیل تاریخی آنها، همانند زبان فارسی، از داده‌های زبان‌های اوستایی در دوره باستان و زبان فارسی میانه در دوره میانه زبان‌های ایرانی استفاده کرد.

واژه var در زبان گیلکی و فارسی، صورتی است از varah که در زبان اوستایی، به معنی «سینه» است (Barholomae, 1961: 1365) و در زبان فارسی میانه به صورت war به همان معنی، کاربرد داشته است (MacKenzie, 1971: 87) و در فصل دهم از کتاب

«فرهنگ پهلویگ»<sup>۱</sup> در ذکر نام اندام‌های بدن آمده است (Utas, 1988: 8, 45). پاره‌های زیر از زبان فارسی میانه، نمونه‌هایی از کاربرد *war* به معنی «سینه» است:

7) *rōy widāxtag abar war rēxt.*

ریخت سینه بر گداخته روی

روی گداخته بر سینه ریخت (ارداویرافنامه، فصل یک، بند ۱۶؛ ژینیو، ۱۳۸۲: ۴۳، ۷۱، ۱۷۸).

8) *hōy pāy pad war ud gardan dašn pāy ...*

پای راست گردن و سینه بر پای چپ

پای چپ بر سینه و گردن، و پای راست ... [گذارد] (Sundermann, 1973: 49).

همانگونه که بای بی<sup>۲</sup> اشاره کرده است، منظر بیننده یا گوینده در تحول معنایی واژه‌ها نقش دارد؛ همانند واژه *front* که بسته به منظر بیننده برای اشاره به هر سمت و سوئی به کار رفته است (Bybee, 2015: 135-136, 155). در تحول معنی سینه به «کنار، سمت و سو»، باید منظر بیننده و زاویه دید او را در نظر داشت؛ از نظر بیننده‌ای که از سمت چپ یا راست انسان به او می‌نگرد، *vir/var* در کنار بدن قرار گرفته و بدین سبب، معنی «کنار، سمت، سو» به دست آورده است. این تحول معنی را می‌توان محصول مجاز دانست. یکی از انواع مجاز که سبب می‌شود واژه‌های مدلول یا مصداق تازه به دست آورد، مجاورت و رابطه فیزیکی دو چیز با یکدیگر است (Traugott & König 1991: 210). *var* به معنی سینه، در کنار یا سمت و سوئی از بدن انسان است و این مجاورت سبب شده که معنی «کنار» یا «سمت و سو» حاصل کند.

۱. فرهنگ کوچکی که در آن مشکل‌ترین کلمات فارسی میانه (پهلوی) را برای دبیران و کاتبان گرد آورده‌اند. در این کتاب واژه‌ها بر حسب موضوع طبقه‌بندی شده‌اند (تفضلی، ۱۳۷۶: ۳۲۱-۳۲۲).

2. Bybee

می‌توان گفت این معنی ابتدا برای اشاره به کنار و سمت و سویی از اندام انسان بوده و سپس از طریق استعاره برای اشاره به کنار هر شی‌ای به‌کار رفته است. همچنین، گسترش معنی «کنار» و «سمت و سو» به «نزد، پیش، نزدیک» حاصل مجاز است. درواقع، var در معنی «کنار، سمت و سو» بر تمامی فضای اطراف انسان یا فضای تحت مالکیت و نظارت او دلالت کرده است. تحول معنی var از سینه به «کنار، سمت و نزد» حاصل استعاره نیست، زیرا استعاره مبتنی بر شباهت حوزه مبدأ و مقصد است، اما این تحول معنایی مبتنی بر شباهت نیست.

نام اندام‌های بدن مفاهیمی عینی‌اند و در الگوی انتقال مفهومی، جزء مقوله شخص - شیء محسوب می‌شوند (Heine, 1991: 163, 183). var در معنی آغازین، نام اندام بدن انسان است و پس از تغییر معنی و کارکرد، افزون بر مکان، نشانه‌هایی از مقوله شخص - شیء را حفظ کرده است؛ به همین سبب، هم بر مجاورت مکانی و هم بر مفهوم همراهی دلالت دارد.

### ۳-۱-۲. دستوری‌شدگی var در زبان گیلکی و فارسی

var صورتی واژگانی است که معنی اولیه خود، یعنی «سینه» را از دست داده و از طریق مجاز، معنی «کنار، سمت، سو، نزد، پیش» به دست آورده است و در مقام اسم به کار رفته و سپس به حرف اضافه بدل شده است. در آثار بازمانده از زبان‌های ایرانی نمونه‌هایی هست که var در آنها، هم به‌عنوان اسم و هم حرف اضافه به‌کار رفته و در مرحله میانی تحول است. در متون ادب فارسی، گاه «ور» یا «بر»، تکواژگونه آن، اسم است و با حرف اضافه همراه می‌شود و گاهی نیز حرف اضافه پیش از آن حذف شده است:

۹) بجان او که بشکرانه جان برافشانم  
اگر به سوی من آری پیامی از بر دوست  
(حافظ، به نقل دهخدا: ۱۳۷۷: ۴۴۸۲)

از آنجا که در این متون، «ور/ بر» هم در مقام اسم و هم در مقام حرف اضافه به کار رفته است، گاه محققان آن را «شبه حرف اضافه» یا حرف اضافه دانسته‌اند (خطیب‌رهبر، ۱۳۴۷: ۲۲۷):

۱۰) سخن مستان بر من مگوئید (تاریخ بیهقی، به نقل از انوری، ۱۳۸۲: ۳۱۵)، یعنی «به بر من / به نزد من».

در فارسی امروز نیز، var به معنی «نزد، پیش» هم اسم است (پاره‌های ۱۱ و ۱۲) و هم در ساخت «ور دل / دست کسی بودن» حرف اضافه است (پاره ۶):

۱۱) اگر از ور دل من جم بخوری ... به جان خودت، بی‌رودروایی، پیاده می‌شوم! (نجفی، ۱۳۷۸: ۱۴۵۲).

۱۲) «آینه رو این ور اتاق بیار» [به این ور اتاق] (به نقل از ماهوتیان، ۱۳۸۷: ۱۷۰).

در زبان گیلکی، var تنها حرف اضافه است و کارکرد اسم ندارد؛ به بیانی دیگر، مقوله اسمی خود را از دست داده و به حرف اضافه بدل شده است:

13) yâre bigiftəm=o mi var nedâstem.

نگه نداشتم نزد من برگزیدم یار

یار را برگزیدم و نزد خود نگه نداشتم (عبدلی، ۱۳۶۳: ۱۶۸).

مثال‌های ۱ تا ۳ نیز نمونه‌هایی از کاربرد var در نقش حرف اضافه‌اند.

از آن جا که در گیلکی، معنی var به‌عنوان عضوی از بدن، تغییر کرده و به‌عنوان حرف اضافه برای دلالت بر همراهی و مجاورت مکانی به کار رفته است،

می‌توان گفت کاملاً دستوری شده است. بدین ترتیب، در زبان گیلکی، var با تحول معنایی برای دلالت بر مفهوم همراهی و مجاورت، کارکردی همانند «پیش» یا «نزد» در فارسی امروز بر عهده دارد، اما در زبان فارسی، «ور/ بر» اسم است و فقط به عنوان حرف اضافه، در ساخت‌هایی نظیر «ور دل / ور دست کسی بودن / نشستن»، آن هم تنها در گونه گفتاری رواج دارد و بیانی استعاری برای بیان همراهی و مؤانست دائمی است. در زبان فارسی برای بیان مجاورت مکانی و همراهی و مؤانستی که همیشگی و مداوم نیست، از «پیش» یا «نزد» استفاده می‌شود. افزون بر این، معنی اصلی var «سینه» است و در فارسی امروز نیز، با نام اعضای بدن، یعنی «دل» و «دست» هم‌نشین می‌شود. بدین ترتیب، واگرایی و ثبات var در زبان فارسی نسبت به گیلکی بیشتر است.

### ۳-۱-۳. ادغام var با حرف اضافه ja

در گیلکی ja, jə, jɪ, jə, jə (پاینده لنگرودی، ۱۳۷۵: ۵۳-۵۴؛ مرعشی، ۱۳۵۵: ۵۶) حرف اضافه مؤخر<sup>۱</sup> است (Rastorgueva et al, 2012: 172) و مفهوم خاستگاه را بازنمایی می‌کند<sup>۲</sup>:

#### 1. postposition

۲. ja و صورت‌های مختلف آن در زبان گیلکی بازمانده حرف اضافه hača / hačā در اوستایی و فارسی باستان (Bartholomae, 1961: 1746-1752; Kent, 1953: 212) و معادل «از» در زبان فارسی است. hača / hačā در اصل اسم به معنی «همراهی» از ریشه hač / hak به معنی «همراهی کردن» و کارکرد اولیه آن دلالت بر مفهوم همراهی بوده است. در زبان اوستایی و فارسی باستان، برای بیان مفاهیم خاستگاه، جدایی، سبب و عامل ساخت مجهول را بازنمایی کرده و پیش یا پس از اسم به کار رفته است (Kent, 1953: 212; Bubenik, 2006: 134). بدین ترتیب، «از» در فارسی و ja در گیلکی خود حاصل دستوری شدگی اسمی است که بر مفهوم همراهی دلالت داشته است (چنگیزی و عبدالکریمی، ۱۳۹۶: ۲۶).

14) xānə **ja** birun šəm.  
می‌روم بیرون از خانه

از خانه بیرون می‌روم (Rastorgueva et al, 2012: 172).

ja در همنشینی با (ver, vər, vir) var به معنی «کنار، طرف، نزد»، با آن ادغام شده و حرف اضافه (verja, vərja, virja) varja (مرعشی، ۱۳۵۵: ۱۸۰؛ مرعشی، ۱۳۶۳: ۴۴۷؛ پاینده لنگرودی، ۱۳۷۵: ۵۸۵، ۷۵۳؛ نوزاد، ۱۳۸۱: ۴۷۱) پدید آمده که پس از متمم می‌آید و به معنی «کنار، نزدیک، پهلو، نزد» است و افزون بر مجاورت مکانی، مفهوم همراهی نیز دربردارد:

15) məryəm xəndəkunān aye xu perə **virja**.  
نزد پدرش آید خنده‌کنان مریم

مریم خنده‌کنان نزد پدرش می‌آید (Rastorgueva et al, 2012: 176).

پاره‌های زیر نمونه‌هایی دیگر از کاربرد این حرف اضافه در اشعار محلی و ضرب‌المثل‌های گیلکی است:

16) mi dil yārə **varja** mehmāne.  
مهمان است نزد یار دل من

دل من نزد یار مهمان است (ستوده، ۱۳۳۲ الف: ۲۸۱).

17) šabā nesfā kune āye mi **varja**.  
نزد من آید کند نصفه شب

نصف شب را بگذراند و نزد من آید (ستوده، ۱۳۳۲ الف: ۲۸۴).



- 18) mehmān ki sarde palā amrā Țān=e  
 باشد - قانع با / به پلو سرد که مهمان  
 ādam bā gamej une **varja** nehe.  
 می‌گذارد نزد آن دیگ با آدم

مهمان که به پلوی سرد قانع باشد، انسان آن را با گماج (دیگ سفالی) نزدش می‌گذارد (ستوده، ۱۳۳۲ ب: ۳۶۵).

*virja/varja* با کاهش آوایی به *viĵa* بدل شده که در فرهنگ‌ها به معنی «نزد، کنار، سمت» آمده است (نوزاد، ۱۳۸۱: ۴۷۱؛ پاینده لنگرودی، ۱۳۷۵: ۵۸۵، ۷۵۳). سپس، با تبدیل *v* به *b*، *biĵa* پدید آمده که همچون *virja* برای دلالت بر مجاورت مکانی (Rastorgueva et al, 2012: 171) و همراهی به کار می‌رود:

- 19) aya ašanə **biĵa** kulfəti kunəm.  
 می‌کنم کلفتی پیش ایشان اینجا

اینجا، پیش اینها کلفتی می‌کنم (Rastorgueva et al, 2012: 171).

- 20) bamo mi **biĵa**.

پیش من آمد

پیش من آمد (Rastorgueva et al, 2012: 171).

- 21) unə perə **biĵa** bazi ādəman ayidi.  
 می‌آیند آدم بعضی نزد / پیش پدر ش

بعضی آدم‌ها پیش پدرش می‌آیند (Rastorgueva et al, 2012: 171).

22) xayəm havâpeymâ amra mi zahakə **biĵa** bə niyuyork bəšəm.

بروم نیویورک به پیش بچه من با هواپیما می‌خواهم

می‌خواهم با هواپیما به نیویورک پیش بچه‌ام بروم (Rastorgueva et al, 2012: 171).

23) hamsâyə **biĵa** bušo.

رفت نزد همسایه

نزد همسایه رفت (Rastorgueva et al, 2012: 227).

24) mən mi **biĵa** fikr bukudəm.

کردم فکر پیش من من  
(غیرفاعلی) (فاعلی)

من پیش خودم فکر کردم (Rastorgueva et al, 2012: 318).

به‌این ترتیب، در زبان گیلکی همنشینی vir/var با حرف اضافه مؤخر ĵe / ĵa سبب کاهش آوایی و ادغام آنها شده و حرف اضافه‌ای پدید آمده که در آن تمایز مرز تکواژها با یکدیگر مشخص نیست. کاربرد فراوان این حرف اضافه سبب شده در برخی بافت‌های، مفهوم همراهی را از دست بدهد و صرفاً بر مفهوم مکان دلالت کند:

25) ita duxtərabəčə dərə **biĵa** bāzi kudi.

می‌کرد بازی نزدیک در دختربچه (حرف تعریف)

دختربچه نزدیک در بازی می‌کرد (Rastorgueva et al, 2012: 171).

26) ita pilə istaxrə, ame dānəškədə **bija** naha.

است نزدیک دانشکده ما استخر بزرگ (حرف تعریف)

استخر بزرگی نزدیک دانشکده ماست (Rastorgueva et al, 2012: 171).

در زبان گیلکی حرف اضافه *bija* که مشتق از *vir / var* به معنی «کنار، نزد، پیش» است، هم بر مجاورت مکانی و هم بر همراهی دلالت دارد و به تدریج در برخی بافت‌ها، نشانه‌هایی از معنی اصلی خود را از دست می‌دهد و تنها بر مفهوم مکان دلالت می‌کند، اما در فارسی امروز، «ور» با هیچ یک از حروف اضافه پیش از خود ادغام نشده و به تنهایی برای دلالت بر مفهوم همراهی و مؤانست دائمی به کار می‌رود.

### ۲-۲. *manəstən*

در زبان گیلکی حرف اضافه *manəstən* برای بیان شباهت به کار می‌رود (Rastorgueva et al, 2012: 174):

27) imruz ti **manəstən** ādəman

آدم مثل تو امروز

hizār-hizār aǰā ĵəma bidi.

شدند جمع اینجا هزارهزار

امروز هزاران هزار آدم مثل تو اینجا جمع شدند (Rastorgueva et al, 2012: 174).

در واژه‌نامه‌های گیلکی *manəstən* هم مصدر به معنی «مانند بودن، شباهت داشتن» ذکر شده (معادل مانستن در متون ادب فارسی) و هم به معنی «شبيه، همانند، مثل» (مرعشی، ۱۳۶۳: ۴۰۹؛ نوزاد، ۱۳۸۱: ۴۳۳).

### ۳-۲-۱. تحول تاریخی

در زبان او ستایی ریشه *man* به معنی «فکر کردن، تصور کردن، پنداشتن» به کار رفته است:

28) *kō dužyešti maṃ zī manyete yazatəm?*  
 ستوده پندارد براستی مرا ستایش بد چه کسی  
 3sg

به راستی کیست که تصور کند من با ستایش بد ستوده شوم؟ (یشت ۱۰، بند ۱۰۸).

صورت‌هایی مشتق از این ریشه همراه در هم‌نشینی با اجزاء دیگر برای بیان مفهوم شباهت به کار رفته‌اند:

29) *azəm ... nipayemi vīspa vohū mazdaδāta ...*  
 من می‌پایم همه نیک مزدا آفریده

*maṇayən ahe yaθā pasūm pasu.vastrəm.*  
 همچون، مانند چارپا آغل

من ... همه آفریدگان نیک مزدا را حفظ می‌کنم همچون آغلی که چارپایان را می‌پاید (یشت ۵، بند ۸۹).

ریشه *man* و مشتقات آن به معنی «تصور کردن، پنداشتن» است و در الگوی انتقال مفهومی، می‌توان آن را در شمار مقوله فرایند<sup>۱</sup> محسوب کرد. این ریشه با تو سبب معنایی، مفهوم «شبهت داشتن، مانند بودن» کسب کرده است. در واقع، لازمه «شبهت داشتن» تصور کردن است و این دو با یکدیگر ملازم‌اند. به همین سبب، ریشه *man* این معنی را حاصل کرده است. به این ترتیب، واژه‌ای از مقوله فرایند برای مفهوم سازی ویژگی<sup>۲</sup> به کار رفته است. در فارسی میانه، ماده مضارع *mān-* از درجه قوی<sup>۳</sup> ریشه بازمانده و به معنی «شبهت داشتن، مانند بودن» به کار رفته است:

30) *agar az xrad tuxšāgīh amā be nē mānēd*  
ماند ن پیشوند فعل ما کوشش خرد از اگر  
3sg

اگر از نظر خرد و کوشش به ما نماند (شبییه نباشد) (روایت پهلوی، فصل ۶۲، بند ۲۸؛ Williams, 1990/I: 227).

ماده ماضی آن را *mānist* در نظر گرفته‌اند (MacKenzie, 1971: 53-54) که صورت قیاسی است و با افزودن *-ist* به ماده مضارع ساخته شده (ابوالقاسمی، ۱۳۸۷: ۱۷۱) و ساخت آن همانند *dānist* (دانستن) و *tuwānist* (توانستن) است. در متون ادب فارسی هم، «مان — / مانست» به معنی «شبییه بودن، مانند بودن» رایج بوده است (دهخدا، ۱۳۷۷: ۲۰۰۲۲):

(۳۱) «در پیش جمال او، دم طاووس به پر زاغ مانستی» (منشی، ۱۳۸۸: ۱۸۵).

1. process
2. quality
3. long grade

در فارسی معاصر نیز به همین معنی به کار می‌رود:

(۳۲) «آن بار من سگ پاسوخته را می‌مانستم» (آل احمد، به نقل از انوری، ۷/۱۳۸۱، ۶۵۵۹-۶۵۶۰).

«مانستن» در فارسی و *manəstən* در کیلگی، صورت‌هایی هستند از *mānistan* در فارسی میانه و از ریشه *man* در زبان اوستایی مشتق شده‌اند. در گیلکی، *manəstən* از نظر ساختمان مصدر است. در زبان گیلکی، مصدر با افزودن *ən* به ماده ماضی ساخته شده است، مانند *danəstən* به معنی «دانستن» (Rastorgueva, et al, 2012: 134). مصدر اسم است و به همین سبب، در برخی واژه‌نامه‌ها *manəstən* را اسم دانسته‌اند (نورزاد، ۱۳۸۱: ۴۳۳). این واژه در ساختمان گروه اسمی برای بیان شباهت و همانندی، مقوله خود را از دست داده و به حرف اضافه بدل شده است:

33) *āb manəstən še rig*

آب مثل می‌رود ریگ

*manəstən xu jã sar ise.*

مثل آب می‌رود، مثل ریگ سر جای خود مثل

مثل آب می‌رود، مثل ریگ سر جای خود می‌ماند (مرعشی، ۱۳۶۳: ۴۶۷).

34) *har vaxt kafi rize bi*

هر وقت می‌افتی ریز می‌شوی

*tã kal varzã manəstən tize bi.*

تا نر گاو مثل تیز می‌شوی

هر وقت می‌افتی، ریز می‌شی (خودت را جمع و جور می‌کنی)، اما تا بلند می‌شوی، مانند گاو نر تیز می‌شوی (شاخ و شانه می‌کشی) (مرعشی، ۱۳۶۳: ۶۴۹-۶۵۰).

35) ti **manəstən** bivafå hič nideme.

ندیدم هیچ بی‌وفا مانند تو

بی‌وفا مانند تو هیچ ندیدم (عبدلی، ۱۳۶۳: ۲۰۴).

36) divšale yåbu **manəstən** šuon=å anår pust

پوست انار وقت - رفتن مانند یابو دیوشل (نام روستا)

bår däre amon=å gåve čarm.

کود گاو رفتن بار می‌کند

مثل یابوی دیوشل موقع رفتن پوست انار بار می‌کند، موقع برگشتن کود گاوی (یک لحظه بیکار نیست) (مرعشی، ۱۳۶۳: ۵۷۸).

به نظر می‌رسد این کارکرد به سبب حذف حرف اضافه باشد؛ در واقع، *manəstən* اسمی در نقش هسته گروه اسمی و متمم حرف اضافه است. در گیلکی مضاف‌الیه پیش از مضاف می‌آید و بنابراین، می‌توان گروه حرف اضافه‌ای بدین صورت در نظر گرفت:

پرو، \*bə åbe manəstən: به مانند آب

در این ساخت، *åb* مضاف‌الیه *manəstən* است که پیش از آن قرار گرفته است. حرف اضافه *bə* که پیش از متمم قرار می‌گیرد (Rastorgueva et al, 2012: 185)، حذف شده و *manəstən* کارکرد حرف اضافه برعهده گرفته است. *manəstən* در مرحله میانی دستوری شدگی است، یعنی اسم یا مصدری است که می‌تواند در برخی ساخت‌ها، به حرف اضافه بدل شود.

#### ۴. نتیجه‌گیری

در زبان گیلکی var حرف اضافه به معنی «سمت، سو، کنار، نزد» است و بر مفهوم مجاورت و همراهی دلالت دارد. در زبان گیلکی افزون بر var، حروف اضافه varja و bija به برای دلالت بر همان مفهوم به کار می‌روند. واژه var صورتی از varah در زبان اوستایی، به معنی «سینه» است که در زبان فارسی میانه به صورت war به همین معنی، رایج بوده است. از منظر بیننده‌ای که از سمت چپ یا راست انسان به او می‌نگرد، var (سینه) در کنار انسان قرار می‌گیرد و به این سبب، var معنی «کنار، سمت و سو» حاصل کرده و سپس، برای اشاره به تمامی فضای اطراف انسان که تحت مالکیت و نظارت اوست، به کار رفته و به حرف اضافه بدل شده است. این تحول معنی محصول مجاز است که طی آن، نام اندام بدن مقوله مکان را مفهوم‌سازی کرده و در اثر کاربرد فراوان به حرف اضافه بدل شده است. var در فارسی و گیلکی مجاورت مکانی و همراهی را بازنمایی می‌کند؛ زیرا حضور کسی یا چیزی نزد دیگری و همنشینی آنها از منظر مکانی، به مفهوم همراهی آنهاست. مفهوم همراهی این حرف اضافه بدان سبب است که var در معنی اولیه، بر بخشی از اندام بدن انسان دلالت می‌کند و نام اندام‌های بدن در الگوی انتقال مفهومی، جزء مقوله شخص — شیء محسوب می‌شوند. به این ترتیب، var در کارکرد حرف اضافه، نشانه‌هایی از معنی اولیه خود را نشان می‌دهد. در زبان گیلکی ja حرف اضافه مؤخری است که بر مفهوم خاستگاه دلالت دارد. از همنشینی و ادغام var / vir با je / ja حرف اضافه virja / virja پدید آمده که همان معنی «کنار، نزد و نزدیک» را دربردارد. سپس، با کاهش آوایی vija و bija حاصل شده است که هر دو همانند var، مفهوم مکان و همراهی را بازنمایی می‌کنند. کاربرد مکرر vija و



*biĵa* سبب شده است در برخی بافت‌ها، مفهوم همراهی از میان برود و این دو حرف اضافه صرفاً بر مجاورت مکانی دلالت کنند.

*manəstən* در گیلکی حرف اضافه‌ای است که برای بیان شباهت و همانندی به کار می‌رود. این واژه بازمانده ریشه *man* به معنی «تصور کردن، پنداشتن» در زبان اوستایی است و با توسیع معنایی مفهوم «شباهت‌داشتن» حاصل کرده است. در فارسی میانه *mānistān* و در متون کهن ادب فارسی «مانستن» به معنی «شباهت‌داشتن» به کار رفته است. *manəstən* در زبان گیلکی، به لحاظ ساختمان مصدر است و در ساخت گروه اسمی پس از حذف حرف اضافه دیگری، خود به حرف اضافه بدل شده است. این واژه در مرحله میانی دستوری شدگی است و بسته به بافت نحوی می‌تواند مصدر یا حرف اضافه باشد.

## منابع

- ابوالقاسمی، محسن. (۱۳۸۷). *دستور تاریخی زبان فارسی*. چاپ هفتم. تهران: سمت.
- ارانسکی، ای. م. (۱۳۷۹). *مقدمه فقه اللغة ایرانی*. ترجمه کریم کشاورز. تهران: پیام.
- ارانسکی، یوسیف م. (۱۳۸۶). *زبانهای ایرانی*. ترجمه علی اشراف صادقی. تهران: سخن.
- استاجی، اعظم. (۱۳۸۶). «پیدایش نام حروف اضافه از نام اندامهای بدن». *دستور*. ۳/۳: ۴۰-۵۱.
- انوری، حسن. (۱۳۸۱). *فرهنگ سخن*. ۸ جلد. چاپ اول. تهران: سخن.
- پاینده لنگرودی، محمود. (۱۳۷۵). *فرهنگ گیل و دیلم (فارسی به گیلکی)*. تهران: امیرکبیر [۱۳۶۴].
- تفضلی، احمد. (۱۳۷۶). *تاریخ ادبیات ایران پیش از اسلام*. به کوشش ژاله آموزگار. تهران: سخن.

چنگیزی، احسان و سپیده عبدالکریمی. (۱۳۹۶). «روند دستوری شدگی حرف اضافه از در زبان فارسی». *پژوهش‌های زبانی*. ۲/۸: ۳۸-۲۱.

دهخدا، علی‌اکبر. (۱۳۷۷). *لغتنامه* تهران: دانشگاه تهران.

ژینیو، فیلیپ. (۱۳۸۲). *اردایراف نامه (متن پهلوی، حرف‌نویسی، ترجمه متن پهلوی، واژه نامه)*. ترجمه و تحقیق: ژاله آموزگار. چاپ دوم. تهران: انتشارات معین و انجمن ایران‌شناسی فرانسه.

ستوده، منوچهر. (۱۳۳۲ [۱۳۵۴] الف). «ترانه‌های گیلان (۲)». *ایران زمین*. تهران: رشديه. ۲۸۶-۲۷۱.

\_\_\_\_\_ . (۱۳۳۲ [۱۳۵۴] ب). «مثل‌های گیلکی». *ایران زمین*. تهران: رشديه. ۳۷۴-۳۶۳.  
عبدلی، علی. (۱۳۶۳). *ترانه‌های شمال (سرودهایی از شاعران بی‌نام و نشان گیلان و مازندران)*. تهران: ققنوس.

لکوک، پیر. (۱۳۸۳). «گویش‌های حاشیة دریای خزر و گویش‌های شمال غرب ایران». *راهنمای زبان‌های ایرانی*. ترجمه حسن رضایی باغبیدی و دیگران. جلد دوم. تهران: ققنوس. ۵۵۱-۴۸۹.  
ماهوتیان، شهرزاد. (۱۳). *دستور زبان فارسی از دیدگاه رده‌شناسی*. ترجمه مهدی سمائی. چاپ پنجم. تهران: مرکز.

مرعشی، احمد. (۱۳۵۵). *فرهنگ لغت و اصطلاحات و ضرب‌المثل‌های گیلکی*. تهران: مرکز مردم‌شناسی ایران، وزارت فرهنگ و هنر.

مرعشی، احمد. (۱۳۶۳). *واژه‌نامه گویش گیلکی به ازضمام اصطلاحات و ضرب‌المثل‌های گیلکی*. رشت: طاعتی.

منشی، ابوالمعالی نصراله. (۱۳۸۸). *ترجمه کلیله و دمنه*. تصحیح و توضیح مجتبی مینوی *طهرانی*. چاپ ۳۳. تهران: امیرکبیر.

نجفی، ابوالحسن. (۱۳۷۸). *فرهنگ فارسی عامیانه*. جلد دوم. تهران: سخن.

- نغزگوی کهن، مهرداد و محمد راسخ‌مهند (۱۳۹۱). «دستوری‌شدگی و بسط استعاری». *پژوهش‌های زبانی*. ۱/۳: ۱۱۷-۱۳۴.
- نوزاد، فریدون. (۱۳۸۱). *گیله‌گب (فرهنگ گیلکی - فارسی)*. گیلان: دانشگاه گیلان.
- Bartholomae, C. (1961). *Altiranisches Wörterbuch*. Berlin: W. De Gruyter.
- Bubenik, V. 2006. "Case and Prepositions in Iranian". In J. Hewson & V. Bubonic (eds.). *From Case to Adposition: The Development of Configurational Syntax in Indo-European Languages*. Amsterdam/Philadelphia: John Benjamins Publishing Company. 131-158.
- Bybee, J. (2003). "Mechanism of Change in Grammaticalization: the Role of Frequency". In B. D. Joseph & R. D. Janda (eds.). *The Handbook of Historical Linguistics*. Blackwell Publishing. 602-623.
- Bybee, J., (2015). *Language Change*. Cambridge: University Press.
- Heine, B., U. Claudi & F. Hünnemeyer. (1991). From Cognition to Grammar-Evidence from African Language. In E. C. Traugott and C. Heine (eds.). *Approaches to grammaticalization*. Vol. 1. Amsterdam and Philadelphia: John Benjamins publishing company. 149-187.
- Heine, B. (2003). "Grammaticalization". In B.D. Joseph & R.D. Janda (eds.). *The Handbook of Historical Linguistics*. Blackwell Publishing. 575-601.
- Heine, B. & T. Kuteva. (2004). *World Lexicon of Grammaticalization*. Cambridge: University Press.
- Hopper, P.J. (1991). "On Some Principle of Grammaticalization". In E. C. Traugott and C. Heine (eds.). *Approaches to grammaticalization*. Vol. 1. Amsterdam and Philadelphia: John Benjamins publishing company. 17-35.
- Hopper, P.J. & E.C. Traugott. (2003). *Grammaticalization*. Cambridge: University Press.
- Kent. R. 1953. *Old Persian: Grammar, Texts, Lexicon*. New Haven, Connecticut: American Oriental Society.
- MacKenzie, D. N. (1971). *A Concise Pahlavi Dictionary*. Oxford: University Press.

- Rastorgueva, V.S. & A. A. Kerimova, A. K. Mamedzade, L. A. Pireiko, D. I. Edel'man. (2012). *The Gilaki Language*. Uppsala: University Press.
- Sundermann, W., (1973). *Mittelpersische und Parabeltexte der Manichäer*. Berlin: Akademie-Verlag.
- Svorou, S. (1994). *The grammar of space*. Amsterdam: John Benjamins.
- Traugott, E. C. & E. König. (1991). "The Semantics-Pragmatics of Grammaticalization Revisited". In E. C. Traugott and C. Heine (eds.). *Approaches to grammaticalization*. Vol. 1. Amsterdam and Philadelphia: John Benjamins publishing company. 189-218.
- Utas, B. & Ch. Toll (1988). *Farhang ī Pahlavīk (Edited with Translation, Transcription and Commentary from the Posthumous Papers of Henrik Samuel Nyberg)*. Wiesbaden: Otto Harrassowitz.
- Williams, A. V. (1990). *The Pahlavi Rivāyat Accompanying the Dādestān ī Dēnīg*. Part I. København: Kommissionær Munksgaard.

